

## « شهید آیه‌الله سعیدی قدس سره امام جماعت مسجد امام موسی بن جعفر علیه‌السلام »

در جوار مرقد ثامن الحجج، علی بن موسی الرضا علیه‌السلام، روحانی محترمی ایستاده و زیر لب زمزمه‌ای دارد، مردی به او نزدیک شده و یک شاخه گل سرخ به رسم هدیه به او می‌دهد و التماس دعا دارد؛ آری او از خدا فرزندی پسر می‌خواهد. شاید خود او هم در آن لحظه به حقیقت امر پی نبرده بود.

پس از مدتی در دوم فروردین ۱۳۰۸ حجه‌الاسلام حاج سیداحمد سعیدی، صاحب پسر می‌شود و نامش را محمدرضا می‌گذارد. هنوز دوران کودکی را پشت سر نگذاشته بود که مادر را از دست می‌دهد.

او در سایه پدر، تحصیلات خود را آغاز می‌کند. ادبیات عرب را نزد ادیبان شهر مقدس مشهد می‌آموزد و سپس به محضر درس فقه و اصول و معارف استادانی هم چون: حاج شیخ کاظم دامغانی، حاج شیخ هاشم قزوینی و حاج شیخ مجتبی قزوینی می‌رود. به لحاظ نبوغ خاص و زحمات فراوان، مدارج کمال را با تأییدات خداوند و عنایت امام هشتم علیه‌السلام به سرعت می‌پیماید.

پس از ازدواج با علویه‌ای از خاندان طباطبایی که نسبشان به آیه‌الله شیرازی رهبر نهضت تنباکو می‌رسید، راهی قم می‌شود و در حوزه درس آیه‌الله بروجردی و امام خمینی حضور می‌یابد و سرانجام به درجه اجتهاد می‌رسد.

آیه‌الله سعیدی ضمن ادامه تحصیل و تدریس، به مسافرت‌های تبلیغی نیز می‌رود. در یکی از این سفرها که به آبادان رفته بود، به دلیل سخنرانی افشاگرانه بر ضد رژیم پهلوی به زندان می‌افتد و بر اثر تلاش آیه‌الله بروجردی از زندان آزاد می‌شود.

گروهی از ایرانیان مقیم کویت، خواستار عالمی صالح و مبلغی توانا از آیه‌الله بروجردی می‌شوند، که این ماموریت به آیه‌الله سعیدی واگذار می‌شود. با فرا رسیدن سال ۱۳۴۱ و شکل‌گیری نهضت روحانیت به رهبری امام خمینی، اوج مبارزات و فعالیت‌های انقلاب با آیه‌الله سعیدی شکل می‌گیرد. یکی از خاطرات او، از زبان خود وی چنین است:

«روزی هنگام غروب به منزل امام رفتم، می‌خواستم با ایشان مذاکره کنم، امام آماده نماز بودند ولی به جهت علاقه‌ای که به من داشتند، نشستند. به عرض رساندم: آقا! طبق برداشتی که من کرده‌ام، از این به بعد شما در مبارزات خود یاوران کمتری خواهید داشت و تنها هستید!

امام فرمود: سعیدی! چه می‌گویی؟ به خدا قسم! اگر جن و انس پشت به پشت هم بدهند و در مقابل من بایستند، چون این راه را حق یافته‌ام، از پای نخواهم نشست.

با سخنان امام چنان دلگرم شدم که روح تازه‌ای در وجودم دمیده شد و ایمان بیشتری به قیام و حرکت امام پیدا کردم». ایشان برای معرفی امام و نهضت پربرکتش به شهر مقدس نجف هجرت کرد و با تلاش و خدمات خود زمینه‌ساز استقبال از امام پس از تبعید از ترکیه به نجف گردید.

پس از مراجعت، بنا به درخواست عده‌ای از اهالی تهران برای امامت مسجد موسی بن جعفر علیه‌السلام واقع در خیابان غیائی به تهران آمدند. امام خشنودی خود را از این امر در نامه‌ای به تاریخ ۱۳ شوال ۱۳۸۵ ق چنین ابراز می‌کند:

«از اینکه به تهران تشریف برده‌اید از جهتی خوشوقت شدم، چون مرکز از همه جا بیشتر احتیاج به علمای عاملین دارد.»

تلاش‌های ایشان در این پایگاه هدایت و مبارزه، افزون بر اقامه نماز جماعت، برگزاری جلسات تفسیر قرآن، سخنرانی‌های متعدد، تشکیل جلسات درس برای بانوان، احداث کتابخانه، تألیف جزواتی همچون «آیا دین سبب عقب ماندگی است؟» اتحاد در اسلام و لزوم آن در این زمان، ترجمه رساله «امر به معروف و نهی از منکر» امام از کتاب «تحریر الوسیله»، پیاده کردن نوارهای بحث ولایت فقیه که از نجف می‌آمد و نشر و توزیع آنها بود. گفتنی است بسیاری از دست نوشته‌های آیه‌الله سعیدی در هنگام حمله‌های مکرر ساواک به منزل ایشان، به سرقت رفته است.

حضرت امام، بار دیگر خشنودی خویش را از فعالیت‌های تبلیغی و فرهنگی ایشان ضمن نامه‌ای ابراز می‌دارند: «... بحمدالله توفیق کامل برای تربیت مؤمنین و ترویج دیانت مقدسه برای جناب عالی حاصل شده است. من از افرادی مثل شما آنقدر خوشم می‌آید که شاید نتوانم عواطف درونی را آن طور که هست ابراز کنم...»

از جمله توصیه‌های ایشان به جوانان:

«باید کار را ابتدا با فکر آغاز نمود و از این نعمت آن‌طور که خداوند خواسته است، استفاده کرد.»

«اگر شما دشمن را نشناسید و نتوانید با دشمن مبارزه کنید، هیچی ندارید. آقایان حواستان جمع باشد، این‌ها که من می‌گویم، سیاست نیست، دین است.»

### زندان و شهادت

آیه‌الله سعیدی در اوایل ورود به تهران دستگیر شد و به زندان قزل قلعه فرستاده شد و سپس به زندان قصر منتقل گردید. در بازجویی‌ها با کمال شجاعت و شهامت، عقیده خود را ابراز می‌کرد، حتی یک بار که تهدید به قتل شده بود، گفت:

«به خدا قسم! اگر مرا بکشید و خونم را به زمین بریزید، در هر قطره خون من، نام مقدس خمینی را خواهید دید.» پس از چندی که آزاد شد باز هم به فعالیت‌های سیاسی خود ادامه داد، این بار ساواک او را ممنوع المنبر نمود، اما او از تبلیغ دست نکشید و برای این منظور به روستاهای اطراف تهران می‌رفت.

در سال ۱۳۴۵ ش درباره جنایات اسرائیل سخنرانی مهمی کرد که باعث شد دو بار او را دستگیر کنند و به مدت ۶۱ روز در زندان نگاه دارند.

در سال ۱۳۴۹ با تصویب کاپیتولاسیون، با انتشار اعلامیه‌ای به زبان عربی، عواقب وحشتناک این قانون را گوشزد کرد. لذا بار دیگر ساواک افتاده، او را دستگیر نمود و به زندان قزل قلعه برد و تحت شدیدترین شکنجه‌ها قرار داد و در روز چهارشنبه ۲۰ خرداد ۱۳۴۹ آن عالم مجاهد را به شهادت رساند، پیکر آن مرد بزرگ، فردای شهادتش تحویل فرزند ارشد او شد و جنازه ایشان به طور مخفیانه در وادی السلام قم به خاک سپرده شد. در وصیت نامه خود که در پشت قرآنش در

زندادان نوشته بود، چنين آمده است:

«به فرزندانم بگويد آيات ۱۵۳ و ۱۵۴ و ۱۵۵ از سوره بقره را بخوانند».

از اين آيات هم معني شهيد شدن او فهميده مي شود و هم تسليتي براي فرزندان او است.

پيام تسليت امام خميني:

«... من قتل فجييع اين سيد بزرگوار و عالم فداکار را که براي حفظ مصالح مسلمين و خدمت به اسلام، جان خود را از

دست داد، به ملت اسلام عموماً و به خصوص به ملت ايران تعزيت مي دهم».

روح الله الموسوي الخميني جمادى الثاني ۱۳۹۰ ق

منبع: مرکز رسيدگي به امور مساجد